

تحلیل ماهیت ارشادی احکام اعتقادی در علم اصول

برای شناخت حقیقت حکم اعتقادی و فهم ریشه‌ای دیدگاه مشهور که برای آن ضوابطی در قواعد متعدد ذکر کرده‌اند، باید ابتدا ماهیت این‌گونه احکام را بررسی کرد. در این زمینه، چندین نظریه وجود دارد که به آن‌ها خواهیم پرداخت.

نظریه اول: ماهیت ارشادی و تعلیمی احکام اعتقادی

یک نظر این است که بیانات وحی در حوزه عقاید، ماهیت ارشادی دارند. ارشاد به معنای تعلیم است؛ بنابراین امر ارشادی یا خبر ارشادی، برخلاف انشاء، صرفاً جنبه راهنمایی دارد و متضمن الزام مولوی نیست. حتی اگر در قالب امر یا انشاء بیان شود، باز هم ماهیت آن ارشادی خواهد بود.

نکته: این بحث به‌صورت یک فصل مستقل و مجزا در علم اصول مطرح نشده، بلکه مباحث مربوط به آن به‌طور پراکنده در ابواب مختلف اصول فقه، مانند مبحث حجیت قطع، مورد بررسی قرار گرفته است.¹

حجیت ارشادی نیز معنا و جایگاه خود را دارد و این بحثی حیاتی و مهم است. خداوند از مقام تعلیم خود خبر می‌دهد: (... وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ ...) [البقرة: 282]. اما مقام معلمی در پیامبران به‌شکلی بارزتر تجلی می‌یابد، چنان‌که انسان فطرتاً در برابر آن خاضع است: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ...) [الجمعة: 2]. این‌ها همه شئون تعلیمی هستند.

این مقام تعلیم، غیر از مقام مولویت است. هر یک جایگاه خود را دارد. مقام ولایت در آیه (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا ...) [المائدة: 56] محفوظ است و مقام تعلیم نیز در آیه (...) وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (...) [البقرة: 231] جایگاه خود را دارد. این شأن، از مسند معلمی است، نه از کرسی مولویت.

نقش پیامبر در رساندن قرآن، ابعاد گوناگونی دارد. علاوه بر «تلاوت» که می‌تواند صرفاً ناظر به قرائت الفاظ باشد، «تعلیم قرآن» و «تزکیه» نیز از شئون ایشان است. پیامبر اکرم (ص) در مقام «مربی» و پرورش‌دهنده، این مسئولیت‌های متعدد را از جانب خداوند بر عهده دارد.

**

حجیت ذاتی قطع و نقش عقل در احکام ارشادی

شاهد این مدعا** را می‌توان در تقسیم‌بندی مشهور شیخ انصاری² از حالات مکلف نسبت به حکم شرعی یافت که آن را به سه دسته قطع، ظن و شک تقسیم می‌کند. اصولیان تصریح کرده‌اند که حجیت قطع، ذاتی، عقلی و تکوینی است و نه مولوی و تعبدی. این حجیت ذاتی، از حیث الزام‌آوری و استلزام ثواب

¹ برای نمونه، ر.ک: انصاری، مرتضی بن محمدامین. *فرائد الاصول*. تحقیق لجنة تراث الشيخ الأعظم، چاپ 1، مجمع الفکر الاسلامی، 1419 ق، ج 1، ص 35-40، مبحث «تنبيهات القطع».

² مرتضی بن محمدامین انصاری (م 1281 ق)، معروف به شیخ اعظم، از بزرگترین فقها و اصولیان شیعه و مؤلف کتاب *مرجع فرائد الاصول* (رسائل).

و عقاب، کمتر از امر صریح خداوند در آیه (... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...) [النساء: 59] نیست، زیرا این الزام، برخاسته از حکم عقل است.

در موارد ارشادی، این عقل است که الزام به تبعیت می‌کند. ماهیت حکم ارشادی، چه در قالب امر، خبر یا انشاء، «ارشاد به حکم عقل» است. حجیت آن نیز از همین جهت است که عقل، مضمون آن را شایسته پذیرش می‌داند.

قاعده: اصولیان معتقدند تعبد و مولویت در جایی ضرورت می‌یابد که ادراک مکلف ناقص است و برای به حرکت درآوردن او نیاز به امر اعتباری شارع است. اما در حوزه‌ای که عقل به درک کامل می‌رسد، خود عقل حاکم و فرمانرواست و نیازی به اعمال مولویت از سوی شارع نیست. در جایی که عقل حاکم است، خود آن برای بازداشتن از خطا کفایت می‌کند و نیازی به دخالت مولوی نیست. این مضمون با روایاتی که جایگاه ویژه عقل را تبیین می‌کنند، سازگار است؛ چنان‌که در حدیثی آمده است که خداوند به عقل، ثواب می‌بخشد و بر اساس آن عقاب می‌کند.³

نتیجه: بر این اساس، فلسفه وجودی مجموعه قوانین اعتباری و مولوی شرع، ناتوانی عقل عادی بشر در درک کامل همه مصالح و مفاسد امور است. در چنین مواردی، شارع از باب لطف، با اعمال مولویت و وضع قوانین اعتباری، انسان را هدایت می‌کند.

دیدگاه محقق اصفهانی: عدم راهیابی حکم مولوی در مدرکات عقلی

مرحوم محقق اصفهانی (کمپانی)⁴ و شاگردان برجسته ایشان، مانند علامه طباطبایی،⁵ سید محمد روحانی⁶ و شیخ محمدرضا مظفر،⁷ معتقدند در حوزه مدرکات عقلی، حکم مولوی و اعتبار راه ندارد. در این قلمرو، نقش شارع، «ارشاد» و «امضا»ی حکم عقل است. شارع با حکم عقل همراهی می‌کند؛ در موارد حُسن عقلی، پاداش می‌دهد و در موارد قُبْح عقلی، عقاب می‌کند. این ثواب و عقاب الهی نیز خود، همگامی با ادراکات عقلی است و نیازی به قانون‌گذاری اعتباری و اعمال مولویت ندارد.

این بحث، دامنه گسترده‌ای دارد و پرسش اصلی این است که قلمرو احکام ارشادی کجاست. باید توجه داشت که ارشادی بودن یک حکم به معنای کم‌اهمیت بودن آن نیست؛ بلکه صرفاً ماهیت آن را از مولوی، اعتباری و ظنی بودن متمایز می‌سازد. بر اساس این نگره، حکم شرع در حوزه عقاید، اساساً ماهیت مولوی و قانون‌گذاری ندارد.

مثال: بر اساس این مبنا، اخباری مانند (... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ...) [البقرة: 30] یک جعل تکوینی است، نه یک حکم مولوی. همچنین نهی خداوند به آدم و حوا در آیه (... وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) [البقرة: 35]، یک نهی ارشادی تفسیر می‌شود که به پیامد تکوینی آن عمل اشاره دارد و نیازی به اعمال مولویت در آن نیست.

³ این مضمون در حدیث اول کتاب «العقل و الجهل» از الکافی آمده است. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ 4، دارالکتب الاسلامیه، 1407 ق، ج 1، ص 10، ح 1.

⁴ محمدحسین غروی اصفهانی (م 1361 ق)، معروف به کمپانی، از بزرگترین فقها و اصولیان و فیلسوفان شیعه در قرن چهاردهم هجری.

⁵ سید محمدحسین طباطبایی (م 1402 ق)، فیلسوف، مفسر و مؤلف تفسیر المیزان.

⁶ سید محمد حسینی روحانی (م 1418 ق)، از مراجع تقلید و اصولیان برجسته.

⁷ محمدرضا مظفر (م 1383 ق)، فقیه، اصولی و منطق‌دان، مؤلف کتب درسی حوزه مانند اصول الفقه و المنطق.

توضیح: باید توجه داشت که مقصود از «تکوینی» بودن، امری غیراختیاری و جبری نیست؛ بلکه «تکوینی اختیاری» نیز وجود دارد. جعل در مواردی مانند (... وَجَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا ...) [الفرقان: 61] یا (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مِهَادًا) [طه: 53]، یک جعل تکوینی است، نه جعل اعتباری و قانون‌گذارانه.

نمونه بارز دیگر، اراده الهی در آیه تطهیر است: (... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) [الأحزاب: 33]. این اراده، تکوینی است اما جبری نیست و این نشان می‌دهد که افعال الهی اقسام متعددی دارند.

بر این اساس، در بحث از حکم اعتقادی، هم از منظر «ثبوتی» و هم «اثباتی»، حجیت تعبدی، ظنی و مولوی جایگاهی ندارد. وقتی ثبوتاً حکم شرعی به معنای قانون مولوی اعتباری وجود نداشته باشد، در مقام اثبات نیز راه برای ادله ظنی و تعبدی بسته می‌شود و طریق اثبات باید یقینی و تکوینی باشد.

در این دیدگاه، حجیت تعبدی نقشی ندارد، بلکه آنچه نقش‌آفرین است، «ارشاد» است. حتی اگر دلیل، ظنی باشد، تکیه بر ظنی بودن یا تکوینی بودن آن نیست؛ تکیه‌گاه اصلی، مضمون آن دلیل است که آیا مُنبّه و مرشد به سوی واقع هست یا خیر. این فرایند، علم و یقین را در این بخش نخست از مباحث اعتقادی حاصل می‌کند.

بنابراین، نباید از درگاه تعلیم وحی سرپیچی کرد. اشتباه فلاسفه و ادعای عجیب آنان مبنی بر «آزادی» نیز از همین‌جا ناشی می‌شود؛ زیرا وقتی منبع علم بیرون از وحی جستجو شود، چنین خطاهایی رخ می‌دهد. این‌ها در فهم ماهیت وحی اشتباه کرده‌اند و این از اشتباهات بزرگ آنان است.

نکته: البته شاید بخشی از تقصیر نیز متوجه عالمان دینی باشد که با ارائه تعریفی ناقص، دین را مجموعه‌ای از تعبد، مولویت و پیروی کورکورانه پنداشته‌اند. این تعریفی ناروا از دین است.

نخستین وظیفه دین، آموزش علم است؛ علمی که از سنخ تکوین است، نه گمان و تعبد. گمان و تعبد به دایره دوم تعلق دارد. دایره اول دین، تعلیم است و پیامبر در این مقام، معلم، راهنما، مربی و مرشد تکوینی است. این رابطه شبیه به گردهمایی فلاسفه برای کشف حقیقت است؛ آیا کسی بر آنان فرمانروایی می‌کند؟ خیر. تنها الزام، یادگیری علم است. رابطه عقل با وحی نیز در این مقام، چنین است. بنابراین، مقام اول دین، پیامبر و اوصیا، مقامی معلمان است، نه تعبدی.

نقش تعلیمی وحی و رابطه آن با عقل

در حالی که اوامر وحی در اصول و معارف، بزرگ‌ترین حجت قطعی محسوب می‌شوند که مستقیماً از منبع وحی صادر شده‌اند. صاحب و معلم اصلی هر علمی، حتی علوم تجربی مانند فیزیک، به دلایل متعدد، خود وحی است. البته این به معنای نفی نقش بشر نیست. انسان نیز سهم خود را در کاوش و پژوهش دارد، اما باید تحت تعلیم وحی قرار گیرد. نقش عقل بشری در برابر وحی، نقش دانش‌آموز در برابر آموزگار است. آموزگار اصلی وحی است، نه کاوش بشر.

نتیجه: پس نقش اصلی و نخستین وحی، آموزش علم است و نباید از آن غفلت شود. این بیان بسیار درستی است و بر مبنای نظر مشهور علمای کلام، فقه، اصول، تفسیر و سایر علوم استوار است که نقش اول دین، آموزش علم است.

تمایز مقام ثبوت و اثبات در حجج شرعی

این مبنا، چه در مقام ثبوت عقاید و چه اثبات آن، به قول شیخ انصاری^۸ و دیگران، پیش و پس از او، در «تنبیهات قطع» به تفصیل بیان شده است.^۹ در آنجا مبحث «حجج» به دو گونه فهرست‌بندی شده است: - یک فهرست که نزد شیخ انصاری و علمای پیش از او رایج بوده است. - و فهرستی دیگر که متأخر است و حجج را به کتاب، سنت، اجماع و عقل تقسیم می‌کند. در هر یک از این ادله، دو مقام بحث وجود دارد:

اول: کتاب؛ در مقام ثبوت این بحث مطرح است که احکام و معارف اعتقادی مذکور در قرآن، ارشادی است یا مولوی؟ در مقام اثبات نیز بحث از حجیت ظواهر قرآن به عنوان یک بحث اثباتی مطرح می‌شود.

دوم: سنت؛ در مقام ثبوت، بحث از حجیت واقعی سنت پیامبر (ص) و ولایت تشریعی ایشان است. در مقام اثبات نیز مباحثی چون حجیت خبر واحد و حجیت ظهور مطرح می‌گردد.

سوم: اجماع و عقل؛ در این دو نیز بحث ثبوتی و اثباتی جریان دارد. بحث ثبوتی عقل، احکام نظری و عملی آن است و در بحث اثباتی این سؤال مطرح می‌شود که آیا هر استدلال عقلی، یقین‌آور است یا ممکن است صورت آن یقینی باشد اما در واقع چنین نباشد؟

حاصل کلام: فهرست حجج بر دو گونه است: فهرستی قدیمی و فهرستی متأخر. تقسیم‌بندی حجج به قطع، ظن و شک، یک فهرست «اثباتی» است، نه «ثبوتی». باید به این نکته توجه داشت. بحث «تعارض ادله» نیز، همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، در واقع تنمیه مباحث حجج در مقام اثبات است. از همین رو، مباحث حجج بدون بحث تعارض، کامل نیست و از تعبیر «متمم الحجیه» که در کلمات اصولیان آمده، همین معنا فهمیده می‌شود. مرحوم نائینی^{۱۰} برای «متمم الجعل» انواعی را ذکر کرده است که می‌توان از آن متمم حجیت ثبوتی و اثباتی را نیز استفاده کرد.^{۱۱}

اینکه سر رشته این تقسیم‌بندی جدید به متأخرین از شیخ انصاری می‌رسد یا به وحید بهبهانی^{۱۲}، مشخص نیست؛ اما به نظر می‌رسد این بزرگان، بحث را به سمت مقام «اثبات» سوق داده‌اند. از این رو، مباحث قطع، ظن و شک، عمدتاً ناظر به مقام اثبات است و به همین دلیل، امثال شیخ انصاری ناگزیر شده‌اند مباحث ثبوتی را نیز در ضمن تنبیهات قطع، ظن و شک مطرح کنند.

مثال: رابطه ثبوتی میان وحی و عقل بشری چیست؟ این بحثی بسیار مهم و اندیشه‌ای است. اینکه می‌گوییم عقل حجت است، آیا به معنای حجیت مستقل و رها از وحی است یا در پیوند با وحی؟

^۸ شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ ق)، از بزرگ‌ترین فقها و اصولیان شیعه و مؤلف کتاب *فرائد الاصول*.
^۹ برای تفصیل این مبحث ر.ک: انصاری، مرتضی. *فرائد الاصول*. تحقیق لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم، چاپ ۱، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق، ج ۱، صص ۹۷-۱۳۸ (التنبیهات).

^{۱۰} میرزا محمدحسین نائینی (م ۱۳۵۵ ق)، از فقهای بزرگ اصولی و از شاگردان میرزای شیرازی.

^{۱۱} برای تفصیل این مبحث ر.ک: نائینی، محمدحسین. *فرائد الاصول*. تحقیق و تعلیق محمدعلی کاظمی خراسانی، چاپ ۱، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، صص ۷۵۵-۷۵۷.

^{۱۲} محمدباقر بن محمد اکمل، معروف به وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵ ق)، از مجددان علم اصول فقه در قرن دوازدهم هجری.

آخرین روایتی که مرحوم کلینی در «کتاب العقل و الجهل» / اصول کافی از امام صادق (ع) نقل کرده، می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد.^{۱۳} در آنجا، بدون توجه به سند و راویان، به متن روایت می‌پردازیم که در آن، امام (ع) نقش عقل بشر در تعامل با وحی را تفصیل می‌دهند. بر اساس فرمایش حضرت، وحی راهنمای عقل است.

اما چرا برخی با علما که وارثان انبیا هستند، دشمنی می‌ورزند؟ این همان اشتباه فلاسفه‌ای است که خود را از وحی دور کرده‌اند. آنان که خود را «آزاداندیش» می‌نامند، چرا از این منبع علم دوری می‌کنند؟ آن‌ها به اشتباه پنداشته‌اند که وحی به معنای نوعی دیکتاتوری دینی است و دین یعنی اطاعت کورکورانه. در حالی که وظیفه نخستین دین، آموزش علم است.

تحلیل رابطه موسی و خضر: تبعیت برای تعلم نه تعبد

داستان حضرت خضر و موسی (علیهما السلام) نمونه‌ای جالب در این زمینه است. هدف حضرت موسی (ع) از همراهی با حضرت خضر (ع) که هر دو با عالم غیب در ارتباط بودند، کسب علم بود. موسی (ع) نمی‌پرسد: «آیا از تو پیروی کنم چون ولی امر هستی؟» یا «چون امرکننده هستی؟»؛ خیر، هدف تعلم است. این پیروی، تبعیت از روی مولویت نیست، بلکه تبعیت دانش‌آموز از آموزگار است. آیا می‌توان با وجود چنین آیاتی گفت در وحی، آموزش و آموزگاری نیست؟ موسی (ع) نمی‌گوید: «آیا از تو پیروی کنم چون ولی هستی؟» یا «چون امرکننده هستی؟». این پیروی برای رسیدن به علم است.

در اینجا، پرسش موسی (علیه السلام) این نبود که: «آیا از تو پیروی کنم تا به من امر کنی؟» یا «آیا از تو پیروی کنم چون به خدا ایمان آورده‌ای؟». حضرت موسی (علیه السلام) چنین درخواستی را مطرح نکرد.

نکته: پرسش او مشخصاً برای تعلم بود: (قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَٰ رُشْدًا) (الکهف: ۶۶). در این آیه، واژه «رُشد» با «ارشاد» پیوندی عمیق دارد. امر ارشادی، حکم ارشادی و اخبار ارشادی، همگی با «رشد» همراه هستند. جالب آنکه واژه «ارشاد» از ریشه «رشد» به معنای اصابت به واقع و صدق گرفته شده است.

پاسخ حضرت خضر (علیه السلام) نیز در همین راستا بود: (قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) (الکهف: ۷۰).

نکته: کاربرد واژه «ذکر» به جای «علم» در پاسخ حضرت خضر (علیه السلام) بسیار دقیق است. ذکر به معنای یادآوری امری است که پیش‌تر در علم اجمالی فرد وجود داشته اما به تفصیل از آن غفلت شده است. لذا هنگامی که حضرت موسی (علیه السلام) اعتراض کرد و حضرت خضر (علیه السلام) پاسخ داد، شریعت جدیدی برای او نیاورد و سامانه قوانین تازه‌ای ارائه نکرد؛ بلکه همان قوانینی را که حضرت موسی (علیه السلام) خود به آن مبعوث بود، برایش تبیین و تفسیر نمود. این معنای دقیق «ذکر» است.

این رویکرد با فلسفه بعثت انبیا که در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است، همخوانی دارد. نقش نخستین و بزرگ انبیا، علم‌آموزی و شکوفاسازی عقول است. چنانکه در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید

^{۱۳} کلینی، محمد بن یعقوب. / کافی. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ ۴، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۲۵، باب العقل و الجهل، ح ۲۲.

که خداوند پیامبران را برانگیخت: (... وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ يُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ...)؛¹⁴ «تا گنجینه‌های پنهان عقل‌ها را برایشان آشکار سازند و نشانه‌های قدرت او را به آنان بنمایانند».

نتیجه: این فرایند، ارائه و نمایش علم است که ابزار آن نیز خود علم است. این همان بازگشت «ارشاد» به حجیت علم در نگاه اصولیان است. بنا بر نظر ایشان، بزرگ‌ترین حجیت، حجیت تعبدي ظنی نیست، بلکه حجیت علمی است که آن نیز نه تعبدي و نه اعتباری است.

اشکال: ممکن است تصور شود که نفی مولویت در عقاید به معنای رها بودن و بی‌قیدی است.

پاسخ: در حالی که چنین نیست. برعکس، در قلمرو ارشاد، علم و عقل، الزامات شدیدتری حاکم است. در حالی که در احکام مولوی گاهی رخصت یافت می‌شود، حکم عقل در قاطعیت خود، تخلف‌ناپذیر و یک‌جانبه است.

**

نتیجه‌گیری: نفی ظن و تأکید بر علم در اثبات عقاید

حاصل کلام: ** قائلان به این مبنا معتقدند در عقاید، حکم شرعی مولوی وجود ندارد، بلکه حکم عقلی ارشادی حاکم است. باید میان حکم شرعی اعتباری، حکم ارشادی و آن حکمی که مرحوم کمپانی¹⁵ از قاعده «کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع» استنباط می‌کند، تفاوت قائل شد. از نظر ایشان، حکم شرع در این قاعده، حکمی مولوی و اعتباری نیست، بلکه همگامی و موافقت با حکم عقل است. شارع حکمی مستقل صادر نمی‌کند، اما برای این همگامی با عقل، در موارد حُسن عقلی پاداش می‌دهد و در موارد قُبْح عقلی عقوبت می‌کند. این جعل پاداش و عقوبت، تکوینی و در راستای تأیید ادراکات عقلی است. اینکه آیا این سنخ «همگامی» با «حکم ارشادی» یکی است یا دو قسم مجزاست، خود محل بحث است.

نتیجه: بر این اساس، چه در مقام ثبوت و چه در مقام اثبات، ظن در عقاید راهی ندارد. بنابراین، طبق نظر مشهور فقها، متکلمین، مفسرین و اصولیین، روایات ضعیف در حوزه عقاید فاقد هرگونه اعتبارند و حتی روایات مستفیضه که به حد یقین نرسیده و صرفاً ظن قوی یا اطمینان‌آور هستند، نمی‌توانند تکیه‌گاه اصلی در مسائل اعتقادی باشند. البته این به معنای اعراض کامل از آن‌ها نیست، بلکه می‌توانند به عنوان سرنخ یا مؤیدی برای پژوهش‌های عقلی به کار روند؛ همان‌گونه که در علوم تجربی، فرضیه‌ها و احتمالات، کلید دستیابی به حقایق علمی می‌شوند.

نکته: خود عقل بشری نیز ادعای استغنا از وحی ندارد، بلکه خود را نیازمند آموزش می‌داند و در جایگاه دانش‌آموز و دانش‌طلب قرار می‌گیرد. بنابراین، فحص و پیگیری برای دریافت این ارشاد، وظیفه خود عقل است.

خلاصه آنکه: وقتی گفته می‌شود در عقاید حکم مولوی و قانون‌گذاری اعتباری نیست، به معنای رهایی و بی‌مسئولیتی نیست، بلکه دستگاه گیرنده علم، یعنی عقل، خود را تحت الزامات شدیدتری قرار می‌دهد.

¹⁴ شریف رضی، محمد بن حسین. نهج البلاغه. تحقیق صبحی صالح، چاپ اول، هجرت، 1414 ق، ص 43، خطبه 1.
¹⁵ محمدحسین غروی اصفهانی، مشهور به کمپانی (م 1361 ق)، از فقها و اصولیان بزرگ شیعه و از شاگردان آخوند خراسانی.

مثال: در بحث احتیاط فقهی، حجیت احتیاط، مانند حجیت قطع، عقلی است، نه تعبدی و ظنی. معنای احتیاط، رها کردن عالمان و رجوع به خود نیست؛ برعکس، احتیاط یعنی قول یک عالم کافی نیست و باید نظر همه علماء، اعم از گذشتگان و معاصران را در نظر گرفت. پس احتیاط به معنای تشدید وابستگی به منابع علم است، نه رهایی از آن‌ها. حتی در روایات نیز اشاره شده است که علم را باید فراگرفت، حتی اگر حامل آن فردی غیر عادل باشد؛ البته با جدا کردن علم از آن ظرف ناپاک.

به بی‌عدالتی‌شان کاری نداشته باشید و علمشان را بیاموزید. در روایات نیز به این مضمون اشاره شده است که شاگردان همواره پاک و منزّه نیستند. در روایتی آمده است: «نَمْلًا أَوْ عِيَةً مِنَ الْعِلْمِ وَ هِيَ أَوْعِيَةٌ سُوءٌ»¹⁶. گاهی علم در ظرفی نامناسب قرار می‌گیرد، اما حضرات معصومین (علیهم‌السلام) آن ظرف‌ها را نه به خاطر خود ظرف، بلکه برای دیگران پر می‌کردند تا دیگران بتوانند آن علم را از آن ظرف نامناسب جدا کنند.

نکته: معنای احتیاط آن‌گونه که در فقه مطرح است، تکیه نکردن بر عدالت یک عالم است. این مسئله شباهت زیادی به بحث تواتر دارد.

آیا تکیه‌گاه تواتر، عدالت راویان است؟ خیر، و کسانی که چنین پنداشته‌اند، در اشتباه‌اند. تواتر یعنی نقل یک خبر توسط تعداد زیادی از راویان از حیث کمیت و کیفیت، به گونه‌ای که تبانی و هم‌دستی آنان بر دروغ عقلاً محال باشد. استفاضه نیز تقریباً همین‌گونه است؛ گرچه به حد تواتر نمی‌رسد، اما ظنی است که به یقین نزدیک است.

مثال: در باب استفاضه برای رؤیت هلال ماه، شهادت زن، غیربالغ یا غیرعادل معتبر نیست. اما در خود استفاضه، تفاوتی میان زن و مرد، بالغ و غیربالغ، و عادل و فاسق وجود ندارد. چرا؟ چون تکیه‌گاه استفاضه، که شبیه تواتر است، صرفاً عدالت راویان نیست. این‌گونه مباحث در علم اصول و دیگر علوم دینی، اعم از تفسیر، کلام، فقه و در هر دو حوزه شبهات حکمیه و موضوعیه، حقایق بسیاری را روشن می‌سازد.

این بحث، یعنی حقیقت حکم شرعی در حوزه اعتقادات، بحثی بسیار مفید و راهگشا در علم اصول، فقه و فرآیند اجتهاد است.

حضرت امیر (علیه‌السلام) می‌فرماید که یکی از انواع وحی به خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) همین است. چون او انسان کامل است، هر کرداری از او تجلی کمال خداوند است. خداوند متعال می‌فرماید: (إِنَّكَ أَعْلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (القلم: 4). عصاره نقش دین، آن‌گونه که حضرت امیر (علیه‌السلام) در اصول بیان کرده، در همین آیه نهفته است. این آیه در خطبه قاصعه نیز مورد اشاره قرار گرفته است¹⁷. خداوند متعال خُلُقِ پیامبر (صلی الله علیه و آله) را کامل گردانید و آن را «عظیم» توصیف کرد.

سپس این آیه نازل شد: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (الحشر: 7). مفاد این آیه، طبق بیان حضرت امیر (علیه‌السلام)، آن است که ولایت تشریعی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سبب کمال وجودی ایشان اعطا شده است. کردار، رفتار و تمام شئون ایشان، نه فقط در امور فردی، بلکه در

¹⁶ مجلسی، محمدباقر. بحار الانوار. تحقیق جمعی از محققان، چاپ 2، مؤسسة الوفاء، 1403 ق، ج 2، ص 99، باب «نَمَّ علماء السوء».

¹⁷ اشاره به خطبه 192 نهج البلاغه (نسخه صبحی صالح) که در آن به اخلاق پیامبر (ص) پرداخته شده است.

امور دولتی، نظامی، مدیریتی و اقتصادی، تجلی آن «خلق عظیم» است. این خلق عظیم، یک اخلاق اقتصادی، سیاسی، رهبری و مدیریتی است که از طریق قدرت نرم عمل می‌کند.

ممکن است این پرسش مطرح شود که چرا حضرت موسی (علیه السلام) نتوانست آن‌گونه که باید، صبر پیشه کند؟ باید به جنبه‌های توانایی نیز نگریست. در داستان حضرت موسی و خضر (علیهما السلام)، حضرت موسی (علیه السلام) می‌فرماید: (هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِنَّا عِلْمًا رُشْدًا) (الکھف: 66). این درخواست تبعیت برای تعلیم است، نه برای دریافت امر مولوی. این نکته بسیار مهمی است.

خود حضرت خضر (علیه السلام) نیز فرمود: (قَالَ فَإِنَّ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) (الکھف: 70). یعنی جای اعتراض و پرسش نیست تا زمانی که خود من برایت از آن «ذکر» ی پدید آورم.

نکته: واژه «ذکر» در اینجا به این معناست که آن حقایق در وجود تو هست، اما به آن توجه نداری و من تو را متنبه می‌سازم.

حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرماید: «مَا عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»¹⁸. این عبادت، حاصل ارائه نور الهی است. در این مرتبه، دیگر تعبد و برهان معنا ندارد؛ شخص، خود حقیقت را مشاهده می‌کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ایشان فرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ»¹⁹.

بله، واسطه بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جای خود محفوظ است، اما حضرت علی (علیه السلام) حقایق را می‌دید. خداوند از او تعبد به معنای رایج را نمی‌خواهد، زیرا او خود شاهد واقعیت است. تبعیت او از روی مشاهده غیب بود، نه از روی مولویت، ترس از عقوبت یا طمع به ثواب. شاید معنای «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرِّينَ»²⁰ همین باشد.

آنان که می‌بینند، انجام می‌دهند. وقتی کسی جهنم را با تمام اوصاف هولناکش مشاهده کند، دیگر نیازی نیست کسی به او بگوید گناه نکن. او خود می‌بیند که فجور به کدام سو می‌انجامد. در این مرتبه، دیگر جایی برای اعتبار، قانون و مولویت نیست. اینجا دیانت مبتنی بر علم و مشاهده است. این دین، دین اصولی و علمی است، نه ظنی، تعبدی یا مولوی. اصل دین، علم تکوینی است. تعبد برای مراتب پایین‌تر است، در حالی که مراتب بالاتر خودشان حقایق را مشاهده می‌کنند و نیازی به ترغیب و ترهیب مولوی ندارند. این بینشی است که از قرآن و عقل پرورش‌یافته در مکتب وحی به دست می‌آید.

عقلی که زیر سایه مدرسه وحی پرورش یافته، بزرگترین معلم را در اختیار دارد. خطاب به فلاسفه می‌توان گفت شما که مدعی آزاداندیشی هستید، چرا خود را از علم و حیانی دور می‌کنید؟ آزادی، گسستن از علم نیست. انبیا نیز حکیمانی الهی هستند؛ چرا در معارف آنان نمی‌نگرید؟

¹⁸ مجلسی، محمدباقر. بحار/الانوار. ج 67، ص 186، باب «أن العبادة ثلاثة».

¹⁹ شریف الرضی، محمد بن حسین. نهج البلاغة. تحقیق صبحی صالح، چاپ 1، هجرت، 1414 ق، ص 301، خطبه 192.

²⁰ این عبارت یک قاعده عرفانی مشهور است و در منابع روایی یافت نشد. برای تفصیل ر.ک: قشیری، عبدالکریم. الرسالة التفسیریة. تحقیق عبدالحلیم محمود، دارالکتب الحدیثة، بی‌تا، ص 147.

یکی از آخرین شواهد در این زمینه، روایتی است که مرحوم کلینی در انتهای کتاب «العقل و الجهل» از اصول کافی نقل می‌کند.²¹

در اینجا باید میان اقسام مختلفی تمایز قائل شد. مواهب الهی بر دو گونه‌اند: اکتسابی و استیفایی. استیفاء²² به معنای جبر نیست، بلکه امری اختیاری است، اما با امر اکتسابی تفاوت دارد.

نکته: استیفاء فعل خداست و جبری نیست، اما مشروط به آن است که بنده قوه اختیار خود را به کار گیرد. اگر فردی از اختیار خود به بهترین نحو بهره‌برداری کند، علم پیشین خداوند به این موفقیت اختیاری او، سبب برگزیدگی‌اش از جانب حق تعالی می‌شود و خداوند او را به مراتب بالاتر هدایت می‌کند. علم فعلی الهی، متضمن وفاق با علم سابق او به موفقیت آینده اختیاری بنده است و همین شایستگی‌ها، علت برگزیدگی فرد از سوی خداست.

اگر دچار غفلت و گناه می‌شویم و تلخی طاعت را نمی‌چشیم، این نتیجه لجبازی و سوءاستفاده ما از توانایی‌هایی است که در اختیار داریم و خود را از فیض الهی محروم می‌کنیم. بنابراین مشکل در خود ماست، نه در فیض الهی؛ زیرا خداوند به کسی ظلم نمی‌کند. کسی که به درستی ورزش کند، ثمره آن را می‌بیند؛ سنت الهی نیز بر عدالت استوار است.

حتی در مورد ابلیس نیز این پرسش مطرح می‌شود که چرا خداوند به او چنین اجازه‌ای داد. پاسخ آن است که این امکانات در اختیار او قرار داده شد، اما او با اختیار خود راه طغیان را برگزید.

چنان‌که در قرآن نیز به این تفاوت اشاره شده است: (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (البقره: ۲۵۳). این برتری دادن نیز درجاتی دارد که آن هم اختیاری است و نه جبری و حاصل یک تعامل دوسویه است. این برگزیدگی (استیفاء) که فعل خداست، نیازمند نص و دلیل است. برای مثال، این تفضیل به سببی به بنی‌هاشم می‌رسد، اما نه به همه آنان، بلکه به آن گروهی که شایستگی‌اش را کسب کرده‌اند. چون استیفاء فعل خداست، باید با نص مشخص شود.

اگر اشتباه نکنم، بر اساس مجموع روایات، شخص دوم در لشکر امام زمان (عج) فردی با عنوان «حسنی» است.

توجه: این حسنی را نباید با «نفس زکیه» که پیش از ظهور به شهادت می‌رسد، یا حسنی دیگری که در برخی روایات به عنوان شخصیتی منفی به قتل می‌رسد، اشتباه گرفت. این شخصیت، که گاهی با عنوان «خراسانی» نیز از او یاد شده، مقامی والا در دولت حضرت دارد. پس امکان چنین مقامی برای فردی از بنی‌هاشم ثبوتاً ممکن است، اما اثبات آن برای شخص معین، نیازمند دلیل است.

²¹ این روایت، حدیث سی و چهارم از کتاب «العقل و الجهل» است که به «حدیث جنود عقل و جهل» شهرت دارد و در آن امام صادق (ع) لشکریان عقل و جهل را برمی‌شمارد. کلینی، محمد بن یعقوب. *الکافی*. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ ۴، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۲۱، ح ۱۴. متن نقل‌شده در سخنرانی در این منبع یافت نشد و به نظر می‌رسد اشاره به مضمون کلی روایت بوده است.

²² واژه «استیفاء» در این سیاق به معنای برگزیدن و انتخاب کردن از سوی خداوند است. این انتخاب جبری نیست، بلکه بر اساس شایستگی‌ها و ظرفیت‌هایی است که فرد با اختیار خود به دست آورده است. بنابراین، فعل استیفاء از جانب خدا و مقدمات آن از جانب بنده است.

در اینجا می‌توان به دیدگاه سید محمد روحانی²³ اشاره کرد که در این مباحث، متأثر از استاد خود، محقق کمپانی²⁴ است. هرچند ممکن است در جزئیات با نظر ایشان موافق نباشیم، اما رویکرد کلی ایشان قابل تأمل است. برای مثال، در تعلیقاتی که بر مباحث مربوط به «عقل عملی» نگاشته شده، ردیه‌هایی بر دیدگاه فلاسفه‌ای چون بوعلی سینا و تأییدی بر نظر مشهور علمای کلام امامیه به چشم می‌خورد که نشان‌دهنده همین خط فکری است.

²³ سید محمد حسینی روحانی (۱۳۳۸-۱۴۱۸ ق)، از فقها و مراجع تقلید شیعه و از شاگردان برجسته آیت‌الله خویی و محقق کمپانی.

²⁴ محمدحسین غروی اصفهانی، مشهور به کمپانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ ق)، از بزرگترین فقها و اصولیان شیعه در قرن چهاردهم هجری.

هشدار مهم

شماره صفحات در تمام منابع مذکور در پاورقی‌ها باید با نسخه‌های چاپی بررسی و تطبیق شوند.